

احساس کردند خنده آور نیست؟ ولی ما می‌دانیم که شوروی «چه میزان از امکانات» اروپای شرقی را غاصبانه و غارتگرانه در اختیار خود می‌گرفت و نم‌پس نمی‌داد. از این سؤال و جواب‌ها گذشته، چه کسی می‌گوید اشاره شوروی به حزب توده جهت درگیری با کودتا، برای شوروی بار مالی و انسانی می‌داشت؟ فرضاً همه مشکلاتی که کیانوری برخلاف واقعیات برای شوروی رقم زده است صحت داشته باشد، آیا توقع نهضت ملی این بود که ارتش سرخ به کمک مصدق سرازیر شود یا تعهدات مالی به نفع ما بر عهده بگیرد؟ هرگز. باید فاتحه آن نهضت ملی - در هر کجا - را خواند که به کمک یک سرباز خارجی نجات پیدا کند. بلکه کافی بود شوروی از حزب توده بخواهد که بر ضد کودتا خود را درگیر کند. توقع بر حق ما این بود که شوروی با نیرو و امکانات وسیع خود، فقط به کودتاچیان و پشتیبانان خارجی آنان یک هشدار جدی می‌داد؛ بدون اینکه یک سرباز بفرستد یا یک روبل خرج ما کند. همان گونه که سه سال بعد، موقع حمله سه کشور قدرتمند (انگلیس، فرانسه و اسرائیل) به کشور ضعیف مصر، با یک تهدید سنجیده از دوسوا! موجب قطع گلوله باران مصر گردید و عبدالناصر را خلاص کرد (گرچه هدف‌های مهمی در تحریک اعراب، و زدن تیر خلاص به آرزوی استقلال طلبی معیارستان را تعقیب می‌کرد) و یا چند سال بعد در واقعه خلیج خوک‌ها که امریکای بسیار مقتدر به کشور نخودی کوبا چنگ و دندان نشان داد، خروشچف با یک نعره گوشخراش‌کننده را میخکوب کرد و خیال کاسترو راحت شد.

راه‌های دیگری هم وجود می‌داشت. مثلاً اگر شوروی طلاهای ایران را به دولت مصدق تحویل می‌داد، علامت حسن نیت و تفاهم آن دولت با ما، در برابر دولت‌های حامی کودتاتلقی می‌شد و به احتمال زیاد اقدام شوروی به انگلیس و امریکا تفهیم می‌کرد که شوروی در قبال ایران و کودتا بی‌طرف نخواهد بود. باید متوجه جو بین‌المللی آن زمان باشیم که تنها وجود حمایت‌آمیز شوروی، آنان را برای هرگونه عملی علیه دولت مصدق دو دل و وادار به تأمل بیشتری می‌کرد. این‌طور نبود که شوروی به خاطر منافع خود در ایران، منافع بزرگتری را با احتمال یک درگیری مجدد بین‌المللی از دست بدهند. بعلاوه نهادهای مختلف و متنوع کنترل دولت‌ها در

غرب، یعنی در حقیقت ملت‌های غربی، در صورت بروز تشنج، اکیداً دولت‌های خود را که تازه از مصیبت جنگ فارغ شده بودند مهار می‌کردند. فقط نام درگیری بین شرق و غرب، نهادهای دموکراسی آمریکا را وادار به واکنش می‌کرد. دیدیم که برای ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم (در قبال فشار شرکای غربی مخصوصاً انگلستان) روزولت چه مدت نسبتاً طولانی وقت صرف کرد و چه تمهیداتی را به کار گرفت تا ملت آمریکا حاضر شد از اعتراضات خود بکاهد. حتی گفته شده است در حمله جنگنده‌های ژاپنی به بندر پرل هاربر، کاخ سفید رأساً محرک بود تا امریکایی‌ها راضی به عکس‌العمل دولت آمریکا علیه ژاپن بشوند. به این ترتیب جنگ مسئله ساده‌ای نبود و شوروی با یکی از انواع شگردهای تهدیدآمیزش قادر بود انگلیس و آمریکا را به تعمق وادارد. البته این احتمالات و عکس‌العمل‌های مربوطه، اگر صد در صد نمی‌توانست صورت وقوع یابد، دست کم تا حد بسیار بالا امکان اثرگذاری تأخیری و بعد نتیجه‌گیری می‌داشت.

نگارنده این تر را قبول ندارم که «کودتای ۲۸ مرداد از اول تا آخر یک برنامه خارجی بود» و بنابر این مصدق محکوم به شکست بود. اگر - به ویژه - حزب توده غیرملی حالت وابستگی خود را از دست می‌داد و صف شکنان منافق با درک موقعیت تاریخی پشت مصدق می‌ایستادند، هیچ نیروئی قادر به شکست نهضت ملی ایران نبود.

### ۳۲۹ - مقایسه ۳۰ تیر و ۲۸ مرداد

در صفحه ۲۹۳ کیانوری می‌نویسد:

تنها کمک ممکن اتحاد شوروی همان پیشنهادات مصرانه [!] برای خرید نفت از ایران و توسعه تجارت با ایران بود. از این طریق اقتصادی را که در نتیجه قطع درآمد نفت دچار سختی شده بود بهبود جدی می‌بخشید و با توسعه تجارت با اتحاد شوروی بازار ایران را از رکود بیرون می‌آورد و از این راه به میزان زیادی از نارضایتی اقشار مختلف بطور جدی می‌کاست. در این صورت آیا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به یک ۳۰ تیر ۱۳۳۱ دیگر تبدیل نمی‌شد؟!

خیره نمی‌شد. کیانوری مجدداً برای قیام ۳۰ حساب جداگانه‌ای نسبت به «رهبری» حزب توده باز می‌کند و می‌خواهد صریحاً بگوید همانطور که ۳۰ تیر را حزب توده راه انداخت و هدایت کرد و پیروز گردانید، کودتای ۲۸ مرداد را نیز به همین طریق در هم شکست. بسیار خوب، فرضاً بپذیریم که موفقیت قیام ۳۰ تیر مربوط به رهبری حزب توده بوده است. در این صورت چرا در ۲۸ مرداد چنین و چنان نکرد؟ کدام پیشنهاد و چه زمانی «مصرانه» از طرف شوروی به عمل آمد که در اثر رد احسان از جانب مصدق این بلا بر سرمان نازل شد؟ یعنی چون ما به شوروی نفت نفروختیم آنها هم غیظ و قهر و روز ۲۸ مرداد به ما پشت کردند؟

کیانوری تحلیل‌ها را به هم می‌ریزد و چون راست نمی‌گوید، پیاپی مرتکب اشتباه می‌شود. حزب توده چند ماه پس از قیام ۳۰ تیر گفته بود که این قیام، موفقیتی بود که به رهبری حزب توده و با استفاده از شرایط مساعد بین‌المللی و همجواری و میل و اراده شوروی حاصل شده بود. بنابراین آیا شوروی که خزانه‌اش تهی بود (و هزار بدبختی که کیانوری در قبال ۲۸ مرداد برایش جور می‌کند) دیناری خرج کرد یا عمل دیگری انجام داد؟ دست بالا این است که شوروی در ۳۰ تیر به حزب توده گفته باشد بفرمایید، چراغ سبز است!! کسی که این ادعا را دارد باید حتماً بتواند جواب دهد چه تفاوتی در اوضاع مالی و انسانی شوروی ظرف یک سال رخ داده بود که در ۳۰ تیر خواستند و شد در ۲۸ مرداد نخواستند و نشد؟ طبق ادعای کیانوری در مورد تصحیح روش حزب در برابر دکتر مصدق، باید نتیجه گرفت که روش مصدق قبل از اواسط سال ۱۳۳۱ نسبت به شوروی نامتعادل بود و رویه غیردوستانه‌تری با شوروی انتخاب کرده بود؛ مع الوصف در ۳۰ تیر روس‌ها آمدند به یاریش شتافتند. اما در ۲۸ مرداد که کیانوری آن افسانه‌ها را در معاضدت با مصدق (به علت شناخت ماهیت امپریالیسم امریکا) سر هم کرده، روس‌ها باید به مراتب بیشتر حسن نیت و همدردی نشان می‌دادند. این تناقضات در پهنه تاریخ مطلقاً وجود ندارد، بلکه مربوط به نداشتن صداقت در اندیشه و گفتار کیانوری می‌باشد.

واقعیت‌ها یکی این است که نه در ۳۰ تیر هیچ یک از نهادهای چپ وابسته و

کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی کوچکترین دخالتی داشتند و دستور مثبتی دادند و نه در ۲۸ مرداد کمترین حرکت جانبدارانه‌ای نمودند. تأکید می‌کنیم که شوروی به جهت میل به اخذ امتیازات مالی در جایی و به نوعی از انگلستان، به نفع پیروزی کودتا در ایران ظاهراً سکوت کرد ولی باطناً به حزب توده توصیه نمود خود را مشغول این بازی که به ضرر انگلیس در اتفاق با شوروی است نکند. کیانوری که نمی‌توانست امریه روس‌ها مبنی بر مقابله با مردم را به کادرها و حتی بعضی از اعضای رهبری حزب بگوید، آن داستان تلفن و تماس با دکتر مصدق را ابداع نمود و آنها را آنقدر سرگرم کرد تا کار از کار بگذرد.

واقعیت دیگر این است که اتفاقاً شاه و جمال امامی هم با همین سفسطه‌های حزب توده به مصدق سرکوفت می‌زدند که او با بستن چاه‌های نفت، ایران را ویران کرد و یک خزانه خالی تحویل دکتر امینی (وزیر دارائی زاهدی) داد و مملکت را به ورشکستگی کشانید. ولی حقیقت محضی که همه می‌دانند و دشمنان عاقل‌تر هم بدان اعتراف دارند این است که وضع اقتصادی ایران در دوران دکتر مصدق کاملاً در حال شکوفایی و توسعه و پیشرفت بود؛ کسر موازنه پرداخت‌ها برای اولین و آخرین بار از بین رفت؛ موازنه مثبت جایگزین بازرگانی یک طرفه‌ای گردید که همواره (چه قبل از سال ۱۳۳۰ و چه بعد از سال ۱۳۳۲) به زیان ایران جریان داشت. بالندگی اقتصاد ایران - با اینکه شایسته تکرار است - امکان‌پذیر نبوده و نیست.

بالاخره این حقیقت و واقعیت روشن مطرح است که «نارضایتی اقشار ناراضی» دروغی است که از طرف حزب توده و انگلستان ساخته شده است. هیچ قشری در ایران آن روزگار از نظر تورم و رکود و گرانی ناراضی نبود؛ ناراضی‌ها دردشان مربوط به وابستگی‌های گوناگون خودشان بود.

# بخش پنجم

از کودتای ۲۸ مرداد تا خروج از کشور

۱۳۳۲-۱۳۳۴

(فاطرات، صفحات ۲۹۳ تا ۳۵۹)



## فصل اول

### از اشراق کتوری، مقامی و شرط تا و تهم شدن به چالش‌روسی

#### ۳۳۰- سرگذشت دکتر فاطمی و موضوع داغ مصاحبه

در صفحه ۲۹۳ به عنوان «حزب توده پس از کودتا» می‌رسیم. از این عنوان، هنگامی که نامه‌های هیئت اجراییه به رهبران مقیم مسکو را مطرح می‌کنیم بحث می‌شود. اما در اینجا کیانوری از پناهندگی دکتر حسین فاطمی به حزب توده استفاده کرده، مقاصد و گله‌های خود از مصدق را با دهان دکتر فاطمی بیان می‌دارد که باور کردن آنها جای تأمل فراوان دارد. مصاحبه‌کننده می‌گوید پیغام فاطمی مبنی بر پناهنده‌شدنش به شما را چه کسی برای رهبری حزب توده آورد. کیانوری می‌گوید یادش نیست، شاهد دیگری هم در کار نیست، دکتر فاطمی هم «شهید» شده است؛ می‌ماند کیانوری و وجدان خودش.

کیانوری می‌گوید دکتر فاطمی در یکی از خانه‌های مخفی او و مریم زندگی می‌کرد و خودش به جای دیگر رفت و مدت یک هفته مریم مشغول پذیرایی از دکتر فاطمی بود. بعد، یکی از افسران حزبی که دکتر داروساز بود آپارتمان خود را در اختیار آنها گذاشت و آنها هم آن خانه را به فاطمی واگذار کردند. حزب توده می‌خواست فاطمی را به خارج از کشور منتقل کند «ولی متأسفانه او به علت بی‌احتیاطی خودش

دستگیر شد. یک مستخدم هم در اختیار فاطمی قرار داده بودند. فاطمی با رفیق افسر آنها دستگیر شد.<sup>۱</sup> کیانوری در خودستایی هم غلو می‌کند و غیرمستقیم دکتر فاطمی را باعث لو رفتن آن رفیق افسر می‌داند. اما از هیچ کس مشخصاً اسم نمی‌برد؛ نه از پیام آورنده، نه از مستخدم، نه از آن رفیق افسر و نه از بقیه کمک‌کنندگان. ولی ما همین جا فوراً بگوییم که اولاً آن رفیق افسر که حسین فاطمی را در منزل خود پناه داد دکتر محسنی بود، ثانیاً به گواهی مرتضی زربخت «دکتر محسنی کوپل دکتر فاطمی دستگیر نشد و به اتفاق عیالش به خارج از کشور فرستاده شد» ثالثاً به گواهی سرهنگ زیبائی، دکتر فاطمی را توده‌ای‌ها مانند رهبران حزبی درست پنهان نکردند و به او اهمیت نمی‌دادند زیرا فکر میکردند فاطمی انگلیسی است. حزب توده هیچ سعی نکرد دکتر فاطمی را به خارج از کشور فرار دهد.<sup>۲</sup>

سپس مصاحبه‌کننده موضوع داغی را در دهان کیانوری می‌گذارد: «در مدتی که دکتر فاطمی نزد شما بود چه صحبت‌هایی داشتید؟» در حالی که اصلاً معلوم نیست ظرف آن هفته یا حتی از ابتدا تا انتها، کیانوری با فاطمی فرصت ملاقات طولانی - در حد بحث‌های وسیع - را پیدا کرده باشد. ممکن است همه این گفته‌ها از اطلاعات و مطالعات بعدی کیانوری باشد. و اما پاسخ کیانوری به سؤال مصاحبه‌کننده، شامل تمام ضعف‌ها و ایرادهایی می‌شود که کیانوری شخصاً تا حال نسبت به دکتر مصدق داشته و گفته و نوشته، یا در دل می‌پرورانده است. او طوری وانمود می‌سازد انگار فاطمی و کیانوری هر دو از مصدق گله‌هایی داشته‌اند که تصادفاً در تمامی افق‌ها مرز مشترکی دارا بوده است!

در بیش از یک هفته‌ای که دکتر فاطمی در منزل من و مریم پنهان بود، من چندبار با او در زمینه مسائل سیاسی صحبت کردم. او از اینکه دکتر مصدق نسبت به دشمنان جنبش نرزش نشان می‌داد، از اینکه پس از فرار شاه تصمیم قاطع دربارهٔ اعلام جمهوری نگرفت، از اینکه به فرماندار نظامی

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۲۹۶

۲- کمونیزم در ایران، ص ۶۰۶



دستور سرکوب تظاهرات ضد شاه [یعنی توده‌ای‌ها] را داد و از همه بالاتر از اعتقادی که مصدق به بستگان خود داشت و علی‌رغم تذکر ما درباره همکاری سرتیپ دفتری با کودتاچیان در ۲۷ مرداد او را به ریاست شهربانی و فرمانداری نظامی تهران برگزید، گله و ناله داشت. او می‌گفت که دولت باید خیلی زودتر، به ویژه از زمانی که نماینده شوروی در شورای امنیت به نفع ایران رأی داد، در جهت بهبود مناسبات با شوروی گام برمی‌داشت. بیشترین ناراحتی دکتر فاطمی از جریان روز ۲۸ مرداد بود که دکتر مصدق حاضر نشد علی‌رغم تذکر او (و تذکر چند باره ما به وسیله تلفن) یک پیام رادیویی بفرستد و از مردم کمک بخواهد. او می‌گفت که دکتر مصدق به گزارشات دفتری - که دقیقاً معلوم شد برای کودتاچیان کار می‌کرد - اعتماد داشت و دفتری گزارش می‌داد که «مسئله مهمی نیست و به زودی آرامش برقرار می‌شود!» این همان پاسخی است که مصدق در تلفن به ما می‌داد.<sup>۱</sup>

یعنی آیا ممکن است دکتر فاطمی چنین شکایاتی از مصدق می‌داشت و این کیانوری بود که سنگ صبور فاطمی شده بود؟ دکتر فاطمی، نه به عنوان وزیر خارجه یا سخنگوی نخست وزیری، بلکه صرفاً به عنوان یک روزنامه‌نگار قدیمی آیا می‌تواند گفته باشد دولت باید «به ویژه از زمانی که نماینده شوروی... به نفع ایران رأی داد در جهت بهبود مناسبات با شوروی گام برمی‌داشت»؟! ملاحظه می‌شود اینها عیناً همان ضعف‌هایی است که خود کیانوری تاکنون علیه مصدق در خاطراتش گفته است. اگر به فرض هم فاطمی به آنچه که کیانوری از زبان یک «شهید» بیرون می‌کشد اعتقاد داشت، ممکن نیست چنین ایرادهای عمده‌ای علیه مصدق، بخصوص نزد کیانوری (و هر یک از توده‌ای‌های دیگر) از دهان او خارج شده باشد. هر چند فاطمی جزء جناح چپ جبهه ملی قرار می‌گرفت، اما محال به نظر می‌رسد امثال کیانوری را شناخته باشد.

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۲۹۶، تأکیدها از نگارنده است.

## ۳۳۱- مکاتبات دکتر فاطمی در زندان

دکتر فاطمی در مکاتبات بسیار محرمانه با مرحوم حاج سید رضا زنجانی در زندان، که اطمینان قطعی داشت فاش نخواهد شد، و در آن زمان هرگز فاش نشد، کلمه‌ای که رنگ و بوی گله داشته باشد ننوشت. فاطمی چه قبل و چه بعد از دستگیری هیچ‌گاه یک جمله گله آمیز علیه مصدق نگفت و کسی از او چنین مفاهیمی را دریافت. او در باطن خود هم نقطه ضعفی از دکتر مصدق احساس نمی‌کرد و با تمام وجود نسبت به شخص دکتر مصدق ارادت می‌ورزید. اینک که مکاتبات و یادداشت‌های دکتر فاطمی در اختیار همگان قرار گرفته، معلوم شده است کلیه عملکردها و خط‌مشی‌های او، به ویژه پس از کودتای اول در ۲۵ مرداد، منطبق با خواست و صلاح‌دید دکتر مصدق بوده است؛ روشن گردید ۳ مقاله آتشین باخترا امروز در ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ مرداد تماماً برحسب صوابدید و موافقت دکتر مصدق نوشته و منتشر شده بود؛ او از دوست بسیار صمیمی خود حسین مکی به سبب آن رنجید و برید که مکی در هیئت همراه دکتر مصدق به سازمان ملل متحد جای نگرفته بود و به همین بهانه نسبت به دکتر مصدق بی‌احترامی کرده بود؛ فاطمی حتی می‌خواست پایه‌دفاعیات خود را با نظر مصدق تعیین کند تا تحت عنوان دفاع شخصی از خود، به مسائلی اشاره نکرده باشد که خلاف سیاست عمومی دولت مصدق تعبیر گردد. شاهد صدق این موضوع، سوگندی است که دکتر فاطمی «به جد اطهر هر دو» شان خورده بود (فاطمی و زنجانی هر دو از سادات بودند) ولی در محاکمات مصدق و فاطمی هیچ موردی از توافق‌های معمول، افشا نگردید... پس چطور امکان‌پذیر است که دکتر فاطمی در کنار دکتر کیانوری (اگر ملاقات طولانی و کناری وجود داشته) دهان باز کند و نسبت به دکتر مصدق شکایاتی را مطرح سازد که حالا معلوم شود از مدت‌ها پیش در دل داشته و به صورت دردهایی در وجودش ذخیره شده بود؟ زیرا از نظر فاطمی ولو کیانوری در ردیف دشمنان قرار نداشت، در عداد دوستان قابل اعتماد هم نبود. این فرض دست‌بالاست، و الا رهبری حزب توده به هیچ وجه مورد اطمینان دکتر مصدق و باران نزدیک او (غیر از دکتر شایگان که ماجرای جداگانه‌ای دارد) قرار نگرفته بود.

## ۳۳۲- جمع‌بندی نقاط ضعف مصدق

احصائیه‌ای که کیانوری از زبان دکتر فاطمی دربارهٔ نقاط ضعف دکتر مصدق جور کرده، بدین قرار است: ۱- سرکوب تظاهرات ضد شاه، یعنی توده‌ای‌ها، که در آن موقعیت قصدشان مغشوش کردن اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران بود. ۲- عدم اعلام جمهوری که کیانوری و رفقاییش ظاهراً شیفتهٔ برقراری آن شده بودند ولی مصدق در ابعاد حساسیت‌های موجود زمان زود هنگام می‌دانست و در آن شرایط اعتقادی بدان نداشت و به همین دلیل بود که دکتر فاطمی، برخلاف اظهار کیانوری، آن را در سه شمارهٔ مذکور باختر امروز و سخنرانی میدان بهارستان مطرح نکرد و عبارتی که معنای تغییر رژیم بدهد، نگفت و نوشت. ۳- نرمش مصدق نسبت به دشمنانش (از جمله حزب توده) که اسرار آن در خمیر مایهٔ اعتقادات دموکراتیک او نهفته است ولی از نظر حزب توده به انقلابی نبودن و عدم قاطعیت مصدق تفسیر می‌گردد. ۴- هرچند انتصاب یکی از بستگان نزدیک مصدق به ریاست شهربانی از اشتباهات مسلم دکتر مصدق است، (چنانکه دال بر بی‌ریائی و سادگی و صفای او نیز می‌باشد) ولی «علی‌رغم تذکر مای آن فاقد اصالت یک خبر صحیح می‌باشد. ۵- بی‌توجهی دولت مصدق در جهت بهبود مناسبات با شوروی» به ویژه از زمانی که نماینده آن کشور در شورای امنیت به نفع ایران رأی داد» به کلی بی‌وجه است، یعنی اینکه فاطمی چنین اعتقادی داشته و به کیانوری هم گفته باشد کاملاً مشکوک است. بخصوص که رفتار شوروی را در دادگاه لاهه هم دیدیم و دکتر فاطمی به عنوان یک سرمقاله‌نویس ملی نمی‌توانست نسبت به رفتار خصمانه دولت شوروی در این مورد بی‌تفاوت بماند. ۶- از قرار معلوم مهمترین وجه ناراحتی دکتر فاطمی از مصدق این بود که حاضر نشد در روز ۲۸ مرداد «علی‌رغم تذکر او (و تذکر چندبارهٔ ما وسیلهٔ تلفن) یک پیام رادیوئی بفرستد» و از مردم استمداد بطلبد. گفتیم که بهترین تفسیر این پیشنهاد و واکنش مصدق را دکتر صدیقی در «شرح دو روز غمبار» توضیح داده است. ایضاً «تذکر چند بارهٔ ما به وسیلهٔ تلفن» از ادعای من در آوری و بی‌پایهٔ کیانوری است. دیدیم که قبلاً او مدعی شده بود قدوه این پیشنهاد را حضوراً (و نه تلفنی) به مصدق داده بود.

در لابه‌لای خاطرات کیانوری این شش آرزو - منتها از زبان خود او - منعکس شده است که منطبق با نیازهای تاکتیکی و درونی خودش می‌باشد. اما در اینجا آنها را به پای کسی که «قهرمانانه به شهادت رسید»<sup>۱</sup> می‌گذارد تا از دو سو به اظهارات خود حقانیت ببخشد. او البته فرصت طلبانه حساب موقعیت ممتاز و کنونی دکتر فاطمی را از دست نمی‌دهد. باری، به این ترتیب از نظر کیانوری، دکتر فاطمی ناشر افکار حزب توده در دولت ملی بود که نقطه نظرات درست و صادقانه کیانوری را تبلیغ می‌کرد، ولی مصدق ساده‌لوح، به این اندیشه‌های مترقی و انقلابی واقعی نمی‌نهاد؛ و شکست دکتر مصدق در همین نکته نهفته است!!

جمله «علی‌رغم تذکر ما درباره همکاری سرتیپ دفتری با کودتاجیان در ۲۷ مرداد او را به ریاست شهربانی... برگزید» کشدار است و نقطه‌گذاری‌ای که شاخص معنای جمله باشد وجود ندارد. هم ممکن است نتیجه گرفت «علی‌رغم تذکر ما درباره همکاری دفتری با کودتاجیان که در ۲۷ مرداد به مصدق دادیم» و هم می‌شود برداشت کرد «علی‌رغم تذکر ما درباره همکاری دفتری با کودتاجیان، مصدق او را در ۲۷ مرداد به ریاست شهربانی برگزید» که مطمئناً هر دو صورت قضیه خلاف واقعیت است. زیرا هم حزب توده به روایت کیانوری در تمام آن روزها با مصدق تماس گرفت بجز روز ۲۷ مرداد، و هم سرتیپ دفتری در پیش از ظهر ۲۸ مرداد به آن سمت منصوب شد. در ۲۷ مرداد هیچ‌کس حتی خود مصدق خبر نداشت که فردا چنین انتصابی صورت می‌گیرد و اصولاً چنین وقایعی رخ می‌دهد. همکاری مستند دفتری با کودتاجیان را هم اولین بار سرگرد علمیه بازپرس کودتای اول کشف کرد. بعد سرتیپ دکتر شایانفر دادستان فرمانداری نظامی و سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش و مقامات ذیربط دیگر در جریان فرار گرفتند و سپس ارتشی‌ها من جمله افسران توده‌ای هم فهمیدند. ریاحی با پیشنهاد مصدق مبنی بر صدور حکم ریاست شهربانی دفتری - با توجه به بازپرسی‌های دکتر علمیه - مخالفت کرد... اصولاً تناقضگویی خود کیانوری در این گفتارها، بهترین دلیل

بی‌پایه بودن مدعیات او می‌باشد.

### ۳۳۳- شهادت گواهان اخیر

گواهی‌هایی که اخیراً منتشر شده، ضمن اینکه اختلافاتی با یکدیگر دارند، همه و همه نافی نظرات کیانوری درباره دکتر فاطمی است. از بین آنها، ما سه گواهی مختلف‌الجهت را به این شرح انتخاب کرده‌ایم:

**اول -** دکتر منوچهر کیمرام «یکی از فعالان حزب توده» که در آن دوران با امضای «کاوه» مطلب می‌نوشت، به نقل از کتاب خود *رفقای بالا* (که هنوز تیر ۱۳۷۴- به بازار نیامده) گرچه می‌نویسد «از سران جبهه ملی دکتر فاطمی به دام تاکتیکی حزب توده افتاد و نطق تندى علیه شاه و رژیم در میدان بهارستان کرد که لحن آن از شعارهای حزب توده هم شدیدتر بود»<sup>۱</sup> ولی اینکه دکتر فاطمی علیه مصدق شوریده باشد، یا رهبران حزب توده را خودی تلقی کند و از این مهمتر، کیانوری را محرم اسرار ضد مصدقی خود بداند، مطلبی است جدا که با روش شناخته شده فاطمی و عقل سلیم سازگاری ندارد.

**دوم -** شهناز اعلامی می‌گوید دختر خاله دکتر فاطمی است و پس از انتشار خاطرات کیانوری، طی ۱۲ مقاله پیاپی در ماهنامه روزگار نو چاپ پاریس (در سال‌های ۱۳۷۲-۳) به انتشار خاطرات خود پرداخت. خانم اعلامی در پاسخ کیانوری راجع به فاطمی می‌نویسد که او واسطه پیام‌های حزب توده با دکتر فاطمی بوده است. سپس، برخلاف نظر حزب توده و کیانوری می‌گوید:

«این دکتر حسین فاطمی نبود که از حزب توده درخواست پناه گرفتن کرد، بلکه مریم خانم که از خویشاوندی شهناز اعلامی و شادروان دکتر حسین فاطمی مطلع بودند، از طرف حزب به وسیله شهناز برای او پیغام فرستادند که در صورت تمایل، حزب توده حاضر است برای اقامت او در جای امنی اقدام کند... این مسئله با دکتر حسین فاطمی در

میان گذاشته شد و ایشان تنها به این شرط که حزب توده توقع هیچ نوع همکاری از ایشان نداشته باشد، قبول کردند... دکتر فاطمی به اتفاق من و خواهرشان در خیابان حشمت الدوله با اتومبیلی که مریم خانم در آن بودند، تحویل داده شد... این درست است که هفت روز در خانه خانم مریم فیروز ماندند، اما حرف‌هایی که کیانوری در مدت اقامت کوتاهشان در خانه مریم خانم، یعنی همان روزهای اولیه، از قول ایشان گفته است به کلی دروغ است. به این دلیل که در مذاکراتی که همیشه با دکتر حسین فاطمی داشتم مرا نصیحت می‌کرد که متوجه راهی که [در حزب توده] انتخاب کرده‌ام باشم. به خوبی می‌دانم که دکتر حسین فاطمی به حزب توده و بالاخص به شخص کیانوری که وابستگی او به روس‌ها مسلم بود، هیچ‌گرایشی نداشت، حال این ادعا که ایشان [فاطمی] رسیده و نارسیده گله‌های خود را از شادروان دکتر مصدق با ایشان [کیانوری] در میان بگذارند، دروغ محض است. مضافاً به اینکه دکتر حسین فاطمی مرد آزموه سیاسی بود و احتمال آن را می‌داد که دستگاه استراق سمع و ضبطی در گوشه‌ای پنهان باشد و مطالب او تحریف و پخش شود... در مریضخانه که بعدها با خواهرش ملاقات داشت، این احتیاط را می‌کرد و بطوری که خواهرشان برای من تعریف کردند، بعضی حرف‌های خود را روی کاغذ می‌نوشت... دکتر فاطمی به خانه افسر جوانی به نام محسنی برده شد. من رابط او و خانواده‌اش بودم... (ملاحظه بفرمایید چگونه یک چنین مسئله‌ای از خاطر کیانوری می‌رود!)<sup>۱</sup>

سوم - محمد رضا جلالی نائینی پسر خاله دکتر فاطمی و مدیر روزنامه کشور ماجرای آوارگی فاطمی را به شکل روشن‌تر و نسبتاً دقیق‌تری برای محمد علی سفیری - همکار سابق دکتر فاطمی در باختر امروز - تعریف کرده است:

«روز ۲۸ مرداد پس از آنکه دکتر فاطمی از منزل دکتر مصدق بیرون آمد... چون منزل پوررضا وکیل دادگستری رو به روی منزل دکتر مصدق بود، ابتدا به آنجا می‌رود و از روی پشت بام منزل پوررضا خود را به خیابان جم می‌رساند. در این خیابان

۱- شهناز اعلامی، در حاشیه «بازجویی»های کیانوری، روزگار نو، مرداد ۱۳۷۳، صص ۶۹ تا ۷۳

منزل سیدحسن مصطفوی نائینی بود که از خویشان دکتر فاطمی است و... سه شبانه روز در آن منزل می‌ماند. روز چهارم برادرزاده ایشان علی محمد (شاهین) فاطمی... عمویش را با اتومبیل به خیابان حقوقی... منزل سابق حسین فرهودی می‌برد. این خانه متعلق به قطب دزفولی بود. قطب دو پسر داشت که هر دو... مؤمن به جبهه ملی بودند. دکتر فاطمی مدتی در این منزل مخفی می‌شود تا اینکه محل مورد سوءظن قرار می‌گیرد و دکتر فاطمی از آنجا به جنوب شهر منتقل می‌شود و حدود چهار ماه در جنوب شهر مخفی می‌ماند. بعد از آنجا یک نفر که در تله‌ویزیون کار می‌کرده ایشان را به منزل همان افسر توده‌ای داروساز می‌برد و او در اینجا بود که دستگیر می‌شود»

جلالی نائینی درباره ماه‌های اختفای دکتر فاطمی و کوششی که برای نجات او صورت گرفت ولی به نتیجه نرسید، می‌گوید: «دکتر فاطمی می‌خواست خود را به سوریه برساند، چون با سفیر سوریه آشنا بود و تنها راهی که می‌توانست از مرز خارج شود... مرز شوروی بود. ولی به دلیل مخالفت‌های دکتر فاطمی در باخترو و باخترا امروز با روس‌ها طی سال‌های گذشته، بخصوص در مورد پیشنهادی که نسبت به نفت شمال کرده بودند مورد خشم و غضب روس‌ها بود و به همین دلیل هم اجازه ندادند که از راه روسیه به سوریه برود»<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد در این سه گواهی، هرکدام از ظنّ خود شرح‌گرایش‌ها و دربه‌دری دکتر فاطمی را تعریف کرده‌اند که با واقعیات اختلافاتی دارند. اما جلالی نائینی توضیحات قانع‌کننده‌تری در شرح جزئیات دوران اختفای فاطمی داده است.

### ۳۳۴- بحثی درباره دکتر مرتضی یزدی

طرح جنگ‌های پارتیزانی که حزب توده در نظر داشت بعد از ۲۸ مرداد به حیطة عمل درآورد، یکی دو روز قبل از اجرا لو رفت و با شکست مواجه شد. کیانوری علت لو رفتن این عملیات را بدو بطور تلویحی و در نهایت با تصریح به نام دکتر مرتضی

۱- سیاست و قلم - (۲)، از کودتای ۲۸ مرداد تا ترور منصور، نشر نامک، تهران ۱۳۷۳، صص ۱۵۵ و ۱۵۶

یزدی ثبت می‌کند:

ماهیت این ضربه مبهم است... یک شب اعضای ستاد (بهرامی، علوی، مبشری، وکیلی و من) در خانه کمیته مرکزی در حال بررسی طرح بودیم... این جلسه بعد از جلسه هیئت اجرائیه، که یزدی هم در آن شرکت داشت، تشکیل شده بود. یزدی باید به خانه خودش می‌رفت. ولی او ماند و گفت دیر شده... و در بحث‌های ما شرکت کرد. البته او با این کار موافق نبود... چند روز پس از آن... ناگهان مطلع شدیم که سه فرمانده واحد‌ها بطور همزمان در سه نقطه مختلف دستگیر شدند... این ضربه برای ما بسیار عجیب بود و نمی‌دانستیم که مسئله از کجا لو رفته است... بعدها که در خارج بودیم به پیشنهاد سرلشکر آزموده، شاه به دکتر یزدی عفو داد. در توضیحی که سرلشکر آزموده در روزنامه اطلاعات بر این عفو نوشته بود آمده بود که دکتر مرتضی یزدی به این مناسبت عفو شده که در موقع بسیار حساسی خدمت بزرگی به اعلیحضرت و مملکت کرده است. در آن موقع من به فکر رفتم و بالاخره به این نتیجه رسیدیم که این خدمت بزرگ بجز آن حادثه چیز دیگری نمی‌تواند باشد.<sup>۱</sup>

ما به هیچ روی قصد دفاع از دکتر مرتضی یزدی را نداریم. او از نظر فسادهای شخصی نیز فرد بدنامی بود. ولی اتهام کیانوری به یزدی هم خلاف واقعیت و نوعی تصفیه حساب است. ماجرا این بود که سرلشکر آزموده - یا با تظاهر یا با اغراق یا واقعاً - دشمن خونی تمامی مخالفین شاه بود و از ابتدا تا انتها، بر تقاضای اعدام یزدی اصرار داشت و بالاخره هم محکوم به اعدام شد. منتها وقتی مجبور گردید به دستور شاه تمکین کند «خدمت بزرگ یزدی به اعلیحضرت و مملکت» را بهانه قرار داد تا در اصل عفو شاه را توجیه کرده باشد.

اما چرا یزدی با وجود محکومیت به اعدام، حکم درباره‌اش اجرا نشد؟: دکتر



یزدی دو فرد بسیار ذی‌نفوذ را پشت سر خود داشت که حسب روابط خانوادگی نسبتاً قدیم، وساطت او را نزد شاه می‌کردند و بر تقاضای عفو او مصرّ و پیگیر بودند. این دو نفر یکی ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) و دیگری سید ضیاء الدین طباطبائی بود. هر دو هم در دربار ایران (بخصوص سید ضیاء بعد از کودتا) از موقعیت والائی برخوردار بودند. شاه ابتدا زیر بار نمی‌رفت. ولی بر اثر پافشاری عجیب آنها با یک درجه تخفیف در مجازات اعدام او موافقت کرد و بالتیجه محکومیت یزدی به حبس ابد تبدیل شد و بعد از مدتی از زندان آزاد گردید. بنابراین چسباندن عفو یزدی به لو دادن طرح عملیات پارتیزانی بی‌ربط است و تهمتی که کیانوری زده، طبق معمول مغرضانه می‌باشد. اختلاف عمیق یزدی و کیانوری در هیئت اجرائیه، به حدی بود که آنان را به خصم جدی یکدیگر تبدیل کرده بود. در نقل جمله‌آزموده راجع به علت عفو دکتر یزدی نیز به احتمال قوی کیانوری اغراق کرده و عبارت نباید بصورت «در موقع بسیار حساسی خدمت بزرگی به اعلیحضرت» بوده باشد و در «موقع بسیار حساسی» آن مشکوک است.

### ۳۳۵- ویراستار و عملیات مشترک با ایل قشقائی

ویراستار خاطرات، از یک طرف حرف کیانوری درباره اشتراک عملیات جنگی حزب توده و ایل قشقائی علیه دولت کودتا را تأیید می‌کند، و از طرف دیگر با نقل قولی از گازیوروسکی عملاً تأیید خود را پس می‌گیرد. توضیح آنکه کیانوری می‌گوید برای مبارزه مسلحانه، حزب توده با قشقائی‌ها تماس گرفت و برای بررسی طرح عملیاتی، روزبه و سرهنگ چلیپا و فریسی را نزد سران قشقائی فرستاد (این موضوع مورد تأیید ناصرخان قشقائی نیز می‌باشد. منتها ناصرخان در خاطرات خود - سالهای بحرانی - بدون ذکر نام، فقط به دو نفر فرستادگان حزب توده اشاره دارد و دعوت ایل از حزب توده را هم گواهی نکرده است) و اعزام آنان بنا به درخواست قشقائی‌ها بوده است:

پس از مدتی قشقائی‌ها به ما گفتند که دکتر معظمی - که رهبری جبهه ملی را در آن زمان داشت - با هرگونه عملیات نظامی علیه رژیم مخالفت کرده است (البته این مخالفت فردی او نبود. بقایای جبهه ملی، همه، با هرگونه

مقاومت مخالف بودند) به این ترتیب افراد ما به تهران بازگشتند.  
 البته اگر مخالفت جبهه ملی با عملیات نظامی درست باشد، مسلماً مخالفت آنان  
 «با هر گونه مقاومت» دروغ محض است؛ در غیر این صورت نهضت مقاومت ملی، که  
 توده‌ای‌ها در آن هیچ گونه نقشی نداشتند، هرگز پا نمی‌گرفت.  
 باری، ویراستار در پانویست همین صفحه درباره علت خروج ناصر و خسرو  
 قشقائی از کشور می‌نویسد:

یادداشت‌های روزانه ناصر قشقائی... نیز در این زمینه مطلبی را روشن  
 نمی‌کند. توضیحات اخیر مارک گازیوروسکی... روشنگر است و اظهارات  
 دکتر کیانوری را تأیید می‌کند.

تا اینجا حرف ویراستار (یاد مصاحبه کننده یا حاشیه نویس...) این است که افشای  
 مطالب توسط گازیوروسکی نشان از تأیید اظهارات کیانوری دارد و اظهارات کیانوری  
 مبنی بر آن است که جبهه ملی‌ها «همه، با هر گونه مقاومت علیه رژیم کودتا مخالف  
 بودند» ولی حقیقت ماجرا وقتی آشکار می‌شود که ویراستار برای تکمیل و مستند کردن  
 حرف خود، عین نوشته گازیوروسکی را نقل می‌کند:

گازیوروسکی می‌نویسد «رهبران جبهه ملی در تهران از ترس اینکه یک  
 رویارویی مسلحانه به نفع حزب توده تمام شود پیامی برای سران قشقائی  
 فرستاده و خواستند که عقب‌نشینی کنند»<sup>۱</sup>

ملاحظه می‌شود که مسئله مخالفت جبهه ملی «با هر گونه مقاومت» در برابر رژیم  
 کودتا مطرح نیست. اظهارات کیانوری کاملاً مشخص است که برای نشان دادن ضعف و  
 عدم تحرک و کوبیدن جبهه ملی می‌باشد ولی گازیوروسکی در این متن هرگز سخنان او  
 را تأیید نکرده است، بلکه انگشت روی علت بی‌اعتمادی جبهه ملی نسبت به حزب توده

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۳۰۱، نقل از سیاست خارجی امریکا و شاه، ص ۱۵۳ (ترجمه فریدون فاطمی،  
 نشر مرکز، که ویراستار خاطرات کیانوری این توضیحات را نداده است. از این کتاب ترجمه دیگری منتشر  
 شده که مترجم آن جمشید زنگنه و ناشرش مؤسسه خدمات فرهنگی رسا می‌باشد و مطلب فوق در صفحه  
 ۲۰۱ ترجمه اخیر مندرج است)

گذاشته که در صورت وقوع عملیات مشترک جنگی، این حزب توده بوده که مانند همیشه خوشه‌چین هرگونه موفقیتی می‌شده است؛ و این مطلبی نیست که دال بر اتحاد عقاید گازیوروسکی و کیانوری باشد. برای کیانوری هم مقرون به صدفه نبوده که علت عدم اعتقاد جبهه ملی را نسبت به حزب توده تأیید یا حتی بازگو کند. متأسفانه ویراستار هم بدون دقت و شاید با در نظر گرفتن مطامح و مصالح کیانوری این موضوع را حاشیه رفته است. باید توضیح داد که در تمام طول خاطرات، بین کیانوری با گفتگوکنندگان و ویراستار و حاشیه‌پرداز و غیره شلوغکاری شده است و مرز مشخصی آنها را از یکدیگر جدا نمی‌کند.

### ۳۳۶- آیا کیانوری و همسرش مریم جاسوس بودند؟

صحبت از زمان نشر جزوه دربارهٔ ۲۸ مرداد به قلم زاخاریان و سپس نشریه تعلیماتی شماره ۴۴ نوشتهٔ کیانوری است. او معتقد است که اولی تأثیر منفی و دومی اثر مثبت در کادرها داشت. می‌گوید بعد از این نشریه تعلیماتی، بقیهٔ هیئت اجرائیه پنج نفری نامه‌ای علیه او به کمیتهٔ مرکزی حزب مقیم مسکو نوشتند مبنی بر اینکه «کیانوری اسباب زحمت است و دیگر نمی‌توانیم با او کار کنیم» و بنابراین فوراً او را به خارج از کشور فراخوانند. ولی چون در مقابل رادمش و اسکندری و روستا و بقراطی و کشاورز، سه نفر دیگر یعنی آرداشس و کامبخش و فروتن از او دفاع کردند، موضوع فراخوانی او به مسکو مسکوت ماند. اما ماندن او به موجب تشدید اختلافات بین اعضای هیئت اجرائیه در تهران گردید.<sup>۱</sup>

پنج نفر اول که خواستار اخراج کیانوری از کمیتهٔ مرکزی شدند، همه از رهبران تراز اول، قدیمی و ذی‌نفوذ کمیتهٔ مرکزی بودند. ولی ارتباط آنها تنها از طریق حزب کمونیست شوروی اعمال می‌شد. در حالی که آرداشس و کامبخش علاوه بر ارتباطی همانند، در سازمان‌های امنیتی و پلیسی شوروی نیز (حتی نسبت به سایر کمونیست‌های

ممالک خارجی) از نفوذ خاصی برخوردار بودند و کارهای پشت پرده ایران را اداره می کردند. به همین جهت زور آرداشس و کامبخش بر آن پنج نفر چربید و بخصوص کامبخش مانع از اخراج کیانوری گردید. براین عوامل باید عامل موقعیت خودکیانوری را در دستگاه های امنیتی شوروی افزود.

اکثریت اعضای کمیته مرکزی در مسکو که با اکثریت هیئت اجرائیه تهران در مورد کیانوری همداستان بودند و از حرکات خشن و پنهانکاری های مرموز او کلافه شده بودند، مآلاً بعد از شکست فوق، برای خلاصی از «مسئله کیانوری» دست به اقدام حادی زدند و تردیدهای خود را مستند به اسناد و مدارکی که از نظر آنان متقن بود فراهم آوردند. ایرج اسکندری که حقوقدانی برجسته بود، از کلیه این مدارک لایحه ای در ۳۵ صفحه تنظیم کرد و به قول کیانوری «یک نامه ۳۵ صفحه ای به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی نوشت... که کیانوری و مریم جاسوس انگلیس هستند و برای خرابکاری در حزب نفوذ کرده اند»<sup>۱</sup> کیانوری هم برای تخطئه اسکندری و «استدلال حقوقی» او، گفتار سرهنگ زیبائی را نقل می کند که وی نیز تصادفاً در مورد کیانوری با ایرج اسکندری اشتراک نظر پیدا کرده است. مبنای استهزای نظر اسکندری توسط کیانوری این است که یک افسر سازمان امنیت ایران نیز از این ادعاهای «پوچ» ابراز داشته و «به راستی که هم سرهنگ زیبائی شکنجه گر شاه و هم ایرج اسکندری کمونیست حقوقدان از لحاظ منطق کمر ارسطو را شکسته اند»<sup>۲</sup>

سرهنگ علی زیبائی (به روایت کیانوری) نوشته:

در باره این شخص که سر هر بزنگاه نقش مرموز خود را خوب بازی می کرد بعداً سخن خواهیم گفت و به جایی خواهیم رسید که اگر گفته دکتر محمد مصدق دایر بر وجود عوامل انگلیسی در کنار عوامل روس در دستگاه رهبری حزب توده صحیح باشد، هیچ کس جز دکتر کیانوری نمی تواند سوء ظن افراد کنجکاو را به عنوان عامل شرکت های نفتی غرب در دستگاه

۱- منبع پیشین، ص ۳۰۳

۲- همان، ص ۳۰۴، پانویس

رهبری حزب توده برانگیزد.<sup>۱</sup>

سوء ظنی که دربارهٔ کیانوری برانگیخته شده، تنها از جانب این دو تیپ متضاد نبوده است و شخصیت‌های مختلف اجتماعی نیز از صاحبان این نظریه هستند و عده‌ای هم پایبند این تفوه شده‌اند. مثلاً اشارات غیرمستقیم و گاه صریح کسی مانند دکتر مصدق یا صاحب‌نظران مستقل و غیرحزبی و دیگران، دست کم نشانه‌ای از واقعیت واژه «توده نفتی» در مورد وابستگی‌های کیانوری به سازمان‌های امنیتی کشورهای مختلف (ایران، شوروی، انگلستان و کشورهای بلوک شرق) می‌باشد. ایرج اسکندری در وابستگی کیانوری به مقامات شوروی، حتی پیش از خروج او در سال ۱۳۳۴ از ایران، کمترین شکی نداشت.<sup>۲</sup>

بعلاوه نامه‌ای در ۳۵ صفحه از سوی اسکندری که یکی از چهره‌های معروف تاریخ کمونیستی ایران و شناخته شده در جهان کمونیسم است، به حزب کمونیست شوروی (آخرین و مهمترین ملجاء رسیدگی کمونیست‌های دنیا)، نمی‌تواند ادعای صرفاً پوچ و بی‌ماخذی باشد و از نوع ادبیات برده دل و جان من... نبوده، مسلماً مشحون از شواهد و ادله و اسناد بوده است. در غیر این صورت، به عنوان یک کمونیست و حقوقدان مورد تردید قرار می‌گرفت. منتها حریف سنبه‌اش پرزورتر بوده و مانع از ترتیب اثر دادن به نامهٔ او شده است. با وجود اینها، کیانوری یکبار دیگر مدعی می‌شود «اگر معلوم شود در گفته‌های من مطالب نادرست و برخلاف حقیقت وجود دارد حیثیت سیاسی من در خطر خواهد بود. مطمئن باشید که من برای حیثیت سیاسی، که زندگی و جان خود را درگرو آن گذاشته‌ام، خیلی ارزش قائلم» اگر این حیثیت سیاسی آقای کیانوری به خطر بیفتد، چه می‌شود؟ چه تغییری رخ داده و از کدام جوابگویی مجدد دروغ و بهتان خودداری کرده است؟ تنها دفاعیات بی‌پایه او از کامبخش که به تحریفاتی آشکار دست زده، یا فقط سند جعلی که از اسناد پلنوم چهارم مبنی بر ستایش اعمال و اندیشه‌های خود به دست داده، یا مسائل رسالهٔ دکترای او تعریف و سابقه‌سازی او برای

۱- علی زیبایی، کمونیسم در ایران، صص ۵۲۹ تا ۵۳۲، نقل از خاطرات کیانوری، ص ۳۰۴، پانویس

۲- خاطرات ایرج اسکندری، مؤسسه و پژوهش‌های سیاسی، ص ۴۶۲

کمونیست نشان دادن خود از دوره نوجوانی و ارائه اخبار جعلی مبنی بر ارتباط با دستداران دکترارانی، یا توافق با منافق‌ترین افراد جامعه به شرط مخالفت با مصدق به خاطر آنکه از شاه حکم آزادی فعالیت حزب توده را گدائی کنند، یا با تمام انقلابی‌نمایی‌ها مخالفت با سرنگونی شاه حتی در یک سال قبل از انقلاب و غیره و غیره و غیره ماهیت این «حیثیت سیاسی» را روشن می‌سازد. با وجود این کارنامه مردودی، همان توپ و بلوف‌ها، همان این منم طاووس علیین، همان قلب واقعیات برای لجن مال کردن هر کسی که معتقد به «حیثیت سیاسی» او نباشد، همان جواب‌ها و همان مرغ یک پا داشتن‌ها و سایر جعلیات او تا امروز ادامه دارد و معلوم نیست چه موقع به قبح این گونه اظهارات پی خواهد بود.

### ۳۳۷- «تماس منظم» افسران توده‌ای با مصدق

پی نوشت کیانوری در صفحه ۳۰۶ حاکی است «یکی از اقداماتی که ما پس از کودتای ۲۸ مرداد به کمک رفقای سازمان افسری انجام دادیم، تماس منظم با دکتر مصدق در زندان لشکر دو زرهی و رساندن اسناد معتبری بود که دکتر در دادگاه مطرح کرد و با این کار دادستان ارتش را دیوانه کرد» کیانوری این مطلب را به اعتبار کتاب بررسی مختصر احزاب بورژوازی لیبرال... نوشته رسول مهربان آورده و جملات زیر را به عنوان پشتوانه اظهارات خود نقل کرده است:

بسیاری از مدارک دخالت امریکا در رابطه با کودتا را افسران عضو حزب توده ایران که در زندان لشکر ۲ زرهی دسترسی به مصدق داشتند به او رساندند. شهید سرهنگ سیامک و شهید سرهنگ مبشری دو عضو ممتاز و فعال سازمان نظامی حزب توده در افشای دخالت‌های هیئت مستشاران نظامی امریکا اسناد را به مصدق رساندند. گاو صندوق مصدق را که اسناد نفت و صورت جلسات آن و مدارک مربوط به سوابق حاکمیت ایران بر بحرین در آن نگهداری می‌شد، در باشگاه افسران باز کردند و مصدق عکسی را که این دزدی آشکار نشان می‌داد، به دادگاه نسلیم کرد. همان

موقع در جلسات خصوصی جبهه ملی اعلام شد که این عکس را افسران توده‌ای به مصدق رسانده‌اند.

اولاً- کتاب آقای مهربان مثل چند کتاب دیگری که از حزب توده اسم آوردیم مخدوش، سراسر مجیزگویی و تملق و قهرمان پروری از حزب توده می‌باشد و فاقد اعتبار برای نقل قول کردن است. خود رسول مهربان هم عضو حزب توده بود که نقش مهمی را در کارهای نفوذی حزب بازی می‌کرد. او عنصر نفوذی حزب توده در جبهه ملی بود و کتابش مشحون از بدگویی و ضعف تراشی برای احزاب جبهه ملی و به قول خودش احزاب «بورژوازی لیبرال» بود. ثانیاً- چند برخورد احتمالی، اتفاقی، تصادفی و چند لحظه‌ای یکی دو نفر از افسران توده‌ای با مصدق در زندان را «تماس منظم» نامیدن دور از واقعیت است.

سرتیپ تیمور بختیار مراقب تمام جوانب و راه‌های دخول و خروج بود و دکتر مصدق را کاملاً قرنطینه کرده بود. جز وکیل مدافع نظامی او هیچ افسری امکان نداشت حتی دوبار پیاپی به فاصله یک هفته با مصدق دیدار داشته باشد. افسران کشیک زندان مصدق تماماً از بین آنها که امتحان خود را در ضدیت با مصدق داده بودند و در کودتای ۲۵ مرداد مخالفت خویش را با او ثابت کرده بودند و از میان افسران مطمئن لشکرگارد (مانند سرگرد بلاری و سرهنگ اسکندر آزموده) با دقت انتخاب می‌شدند. طوری که به یک افسر موقعیت چند بار نگهبانی داده نمی‌شد. حتی برای وکلای غیرنظامی و مشاورین حقوقی و رسمی (حسن صدر و علی شهیدزاده و مجدزاده وکلای انتخابی مصدق در مرحله فرجامی) از هیچ‌گونه محدودیتی دریغ نکردند. در مرحله بدوی، به قانون منسوخه دادرسی ارتش استناد کردند و گفتند وکیل غیر نظامی به دادگاه‌های نظامی راهی ندارد و اگر بخواهند می‌توانند به عنوان تماشاچی شرکت کنند. از مرحله تجدید نظر به بعد، با همه پیگیری سخت کوشانه مصدق این وکلا تنها توانستند چهار بار مصدق را ببینند، آن هم نه هر چهار دفعه، سه نفری با هم... با این اوصاف چگونه ممکن است افسران توده - ولو با نفوذ بین معتمدین دستگاه - در آن موقعیت «تماس منظم» برقرار کرده باشند؟ افسران مورد اعتماد دستگاه طوری دور مصدق حلقه

زده و محاصره‌اش کرده بودند که شکستن این حصار حصین برای توده‌ای‌ها محال می‌نمود. حالا بین آنان اگر یکی دو نفر از افسران توده‌ای بودند و توانستند با مصدق سلام و علیکی و علم و اشاره‌ای بکنند از مقوله دیگری است. از اینها گذشته، مدتی وقت لازم بود تا یک افسر که زرننگ باشد، بتواند کشیک‌های پشت سرهم بگیرد و از همه مهمتر، مقدماتی تمهید نماید که بتواند جلب اعتماد دکتر مصدق را بکند. مصدق از هر ناشناسی سند و مدرک قبول نمی‌کرد. در حالی که تمام طول محاکمات دکتر مصدق به سه ماه هم نرسید (دقیقاً از اولین جلسه دادگاه بدوی در ۱۵ دیماه ۱۳۳۲ تا آخرین جلسه محکمه استیناف در ۶ فروردین ۱۳۳۳، فقط دو ماه و ۲۰ روز طول کشید) اگر یک افسر توده‌ای در مورد برقرار کردن رابطه با مصدق نسبتاً موفق بوده باشد، تنها همان سرگرد همایونی است.

### ۳۳۸- ماجرای ادوارد دونالی حسابدار اصل چهار

آقای مهربان می‌نویسد «بسیاری از مدارک دخالت امریکا در رابطه با کودتا، وسیله دو سرهنگ «شهید» سازمان افسران توده‌ای به مصدق داده شد. باید پرسید کدام مدرک؟ کجا؟ چه وقت؟! این حواله‌های پرداختی که کیانوری و مهربان می‌کشند، در اصل هیچ‌گاه موجودی نداشته است. اگر مهربان مسامحتاً یا به عمد و با تعصب از گفتن واقعیات خودداری کرده است، حق بود کیانوری به جبران کسر توضیحات دست پرورده خود، لااقل چند نمونه، حتی یک نمونه از آن را ذکر می‌کرد. ولی به جای آن، باز هم از دو افسری که دیگر نیستند شهادت گرفته است. به جرئت می‌توان گفت که یک مورد از مدارک دخالت امریکا در کودتا توسط یکی از افسران توده‌ای به مصدق داده نشد.

اگر منظور رسول مهربان «چک شماره ۷۰۳۳۵۲ به امضای [جرج] ادوارد دونالی [رییس حسابداری اصل چهار ترومن به] مبلغ ۳۲ میلیون و ۶۰۰ هزار ریال»<sup>۱</sup>

۱- دکتر محمد مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر، شرکت سهامی انتشار،



عهدۀ بانک ملی ایران باشد که به قول دکتر مصدق «صرف رستاخیز ۲۸ مرداد شده است»<sup>۱</sup> و دخالت امریکا در کودتا را می‌رساند، این موضوع داستانی دارد که اصلاً مربوط به حزب توده نمی‌شود. سرهنگ جلیل بزرگمهر زنده‌کننده گرانقدر محاکمات تاریخی دکتر مصدق در این باره به نگارنده گفت:

اصلاً این حرف‌ها درست نیست. بین دو مرحله محاکمات بدوی و تجدید نظر دکتر مصدق، یک روز مرحوم مهندس احمد مصدق نسخه‌ای از روزنامه معروف لوموند را به من داد. لوموند (همانطور که در کتاب دادگاه تجدید نظر ذکر شده) شماره چک، مبلغ چک، نام کشنده چک و سایر مشخصات این جریان را ذکر کرده بود. من این شماره لوموند را به دکتر مصدق دادم. او هم این خبر را ترجمه کرده و با طرح آن در دادگاه قیامتی برپا شد. پس از آن آنکه دکتر مصدق تمام ترجمه‌اش را خواند، اصل روزنامه را به منشی دادگاه داد که ضمیمه پرونده بشود. سه روز بعد، مصدق به همان لوموند مجدداً احتیاج پیدا کرد. وقتی درخواست کرد که به او بدهند، سرلشکر جوادی رییس دادگاه تجدید نظر گفت «مرسوم نیست مدرکی که ضمیمه پرونده شده، از آن دربیاید» هر چه مصدق اصرار کرد که «آقا این روزنامه را خودم داده‌ام و برای همیشه هم نمی‌خواهم نگه بدارم و فقط به عنوان امانت چند لحظه در اختیارم بگذارید» جوادی ترتیب اثر نداد. اتفاقاً من رونوشتی از ترجمه مصدق را تهیه کرده بودم و در منزل داشتم. روز بعد، همان رونوشت را به او دادم.<sup>۲</sup>

بنابراین افسران توده‌ای در این تنها نوشته مستندی که از مداخله امریکائی‌ها در کودتا خبر می‌داد، در رساندن آن به مصدق کوچکترین نقشی نداشتند. البته انتظار می‌رود که کیانوری جواب دهد همان شماره لوموند را آنها تهیه کردند و توسط افسران توده‌ای به مهندس احمد مصدق رسانده‌اند! تازه به فرض که حزب توده واسطه مبادله آن

۱- همانجا

۲- مصاحبه با جلیل بزرگمهر در تاریخ یکشنبه ۱۶ آبان ۱۳۷۲

روزنامه بوده باشد، اصل خبر لوموند به هیچ وجه ارتباطی با منابع توده‌ای ندارد. چه، حزب توده می‌توانست به جای خبر دادن به لوموند، آن را مستقیماً از طریق «تماس منظم» افسران توده‌ای با مصدق، در اختیارش قرار داده باشد. سایر مواردی که دکتر مصدق راجع به مداخله امریکا در کودتا گوشه و کنایه‌های جالبی می‌زد، مانند اینکه «مز این عینک را از امریکا که بودم خریده‌ام. بنابراین دادگاه را امریکائی می‌بینم» کذا - دقیقاً مربوط به هوش و فراست خود او بود.

### ۳۳۹- قضیه فتح‌الله لیتکوهی

موضوع دیگری که مصدق برای اثبات کودتا بودن عملیات ۲۵ و ۲۸ مرداد در دادگاه مطرح کرد و آن نیز سر و صدای زیادی داشت، جریان سرهنگ دوم توپخانه فتح‌الله لیتکوهی می‌باشد. بطور خلاصه قضیه سرهنگ دو لیتکوهی از این قرار است که سرتیپ فرهاد دادستان فرماندار نظامی تهران در تاریخ اول شهریور ۱۳۳۲ نامه‌ای درباره «فعالیت‌های شاهپرستانه» سرهنگ دو لیتکوهی به زاهدی نخست وزیر نوشت. سرتیپ دادستان ضمن این نامه از فداکاری‌های لیتکوهی که «در مدت ۶ الی ۱۰ اسفند ۳۱ الی کودتا در قم... در کودتا از ۲۵ الی ۲۸ مرداد سال جاری در دو کودتا در اجتماعات چه در قم چه در تهران رُل مهمی در واژگون کردن حکومت دکتر مصدق داشته» سخن گفته و تقاضای ترفیع و جبران خسارت و پاداش نقدی برای وی نموده بود.<sup>۱</sup> لیتکوهی در زمان مصدق از ارتش اخراج شده بود.

با این سند جالب دکتر مصدق در محکمه بدوی، به قول کیانوری آزموده را دیوانه کرد، اما نه با ادعای کیانوری. این نامه به دست یکی از افسران توده‌ای افتاد که در فرمانداری نظامی کار می‌کرد. سپس حزب توده آن را در یک برگ به شکل شبنامه چاپ و منتشر نمود. یکی از این اوراق شبنامه هم به دست جلیل بزرگمهر افتاد و او به مصدق رسانید. در این جریان چند مسئله مطرح است: الف) هیچ یک از افسران توده‌ای

۱- مصدق در محکمه نظامی، جلیل بزرگمهر، نشر تاریخ ایران، تهران ۱۳۶۲، ص ۴۵۸

نتوانستند آن را مستقیماً به دست دکتر مصدق برسانند. آیا وجود همین مطلب به تنهایی ادعای «تماس منظم» را زیر سؤال نمی‌برد؟ (ب) فرض کنیم که رسیدن آن به بزرگمهر، کار برنامه‌ریزی شده‌ای از طرف حزب توده بوده که به قصد رساندن به دست دکتر مصدق صورت گرفته باشد. این شق ممکن است صحیح بوده باشد. ولی بحث بر سر این است که در توصیه‌نامه سرهنگ لیتکوهی، فقط مطالبی که دال بر کودتا بودن وقایع در ۲۵ و ۲۸ مرداد ثابت می‌گردد و هیچ معنا و مفهومی که دلالت بر دخالت امریکائی‌ها در کودتا داشته باشد از آن به دست نمی‌آید. همه تلاش کیانوری و مهربان درباره این است که ثابت کنند اسنادی در اختیار مصدق قرار داده‌اند که مداخله امریکا را در کودتا مدلل می‌ساخته است. ولی در اسنادی که ما ارائه دادیم هیچ یک، و هر یک به نحوی، ادعاهای آنان را اصلاً تأیید نمی‌کند. سند و مدرک دیگری هم که حاکی از دخالت امریکا در کودتا باشد، وسیله مصدق در دادگاه مطرح نگردید تا آزموده را دیوانه‌تر کند. حتی نامه معروف آیت‌الله کاشانی را که طرفدارانش وانمود می‌کنند در ۲۷ مرداد برای مصدق نوشت (و ما در مقاله‌ای تحقیقی و تفصیلی ثابت کردیم نامه ۲۷ مرداد اگر هم به کلی بی‌اساس نباشد، لااقل به دست مصدق نرسیده است) اگر نوشته شده بود و به دست مصدق رسیده بود، چون از ماهیت کودتایی حرکات ۲۸ مرداد صحبت می‌کرد، قطعاً از آن در دادگاه سود می‌برد. مسلماً مصدق پی آن می‌گشت تا هر برگه‌ای که بتواند حالت کودتایی آن وقایع را به اثبات رساند، در دادگاه مطرح کند. حزب توده بی‌دلیل تمام درک و ذکاوت مصدق از دخالت امریکا در کودتا را به حساب مدارک ناموجودی می‌گذارد که به فرض وجود، افسران توده‌ای نتوانسته بودند به دکتر مصدق برسانند.

### ۳۴۰- موضوع عکس‌ها و خدمت خادم

عکس گاوصندوق منفجر شده مصدق که به دستش رسیده و او «این دزدی آشکار را نشان داد» به شرح ایضاً اصلاً و ابداً مربوط به کوشش اعضای «ممتاز و فعال

۱- عبدالله برهان «هشدار ۲۷ مرداد و دو نامه دیگر» مجله ایران فردا، شماره ۸، سال دوم، مرداد و شهریور

سازمان نظامی حزب توده» نبوده است، چه محتویات آن اسناد نفت و سوابق حاکمیت ایران بر بحرین، یا اسناد و قباله‌های خانوادگی مصدق بوده باشد یا نباشد. نشانی‌های اشیاء درون آن گاو صندوق را که روز ۲۸ مرداد منفجر کردند، بعدها از هر جایی می‌شد به دست آورد.

جریان عکس‌های این گاو صندوق را بزرگمهر در همان جلسه ۱۶ آبان به شرح زیر برای نگارنده تعریف کرد:

مرحوم خادم و پدرش عکاس رسمی دربار رضاشاه و محمدرضا شاه بودند و برای عکس‌برداری به کلیه مجامع درباری و دولتی راه داشتند. به همین جهت پسر، مورد توجه و اعتماد دستگاه‌های دولت کودتا بود. پس از ۲۸ مرداد، روزی علی خادم به من گفتم «یک بسته امانتی برای شما دارم، کجا تحویل بدهم؟» گفتم ببر منزل و بده به همسر من. شب از همسر من سؤال کردم آیا خادم (که با ما نسبت دوری هم داشت) اینجا آمد و یک بسته امانتی را داد؟ گفتم نه. فردای آن روز خانم مصدق که در منزل دامادش دکتر معین دفتری زندگی می‌کرد، پیغام داد که بروم آنجا، یک بسته امانتی را که به او تحویل داده‌اند تا به وسیله من به دکتر مصدق داده شود، تحویل بگیرم. بسته را گرفتم و دیدم عکسی از گاو صندوق منفجر شده در داخل پاکت است. چند روز بعد خادم را دیدم و گفتم علی! چرا امانتی را به منزل ما نبردی؟ گفتم «ما چند نفر بودیم که از گاو صندوق در منزل دکتر مصدق و اطاق رییس ستا ارتش [سرلشکر نادر با تمناقلیح] عکس گرفتیم. دوستان من به شما اعتماد نداشتند ولی من داشتم و گفتم عکس‌ها را به شما که وکیل او هستید بدهیم. آنها گفتند نه، اول عکس‌ها را به خانم مصدق می‌دهیم، اگر خانم، آنها را به شما داد که برای دکتر مصدق ببرید، از ارائه آنها در دادگاه به وسیله دکتر مصدق می‌فهمیم که بزرگمهر قابل اطمینان است. حالا که معلوم شد شما عکس‌ها را فوری به دکتر مصدق رساندید، من از روی آنها یکی یک نسخه تکثیر کرده‌ام که به شما می‌دهم» بنابراین

عکس‌های آن گاو صندوق را او و چند عکاس مورد اعتماد دستنگاه گرفته‌اند و علی خادم دو نسخه از آنها را به ما داده بود. قبل از اینکه من آن عکس‌ها را به دکتر مصدق بدهم، او اصلاً اطلاع نداشت که چنین مدارکی (عکس‌ها) وجود دارد.

از کیانوری هیچ بعید نیست که من بعد ادعا کند علی خادم از اعضای سازمان مخفی آنها بود! ضمناً آقای مهربان نوشته است «همان موقع در جلسات خصوصی جبهه ملی اعلام شد که این عکس را افسران توده‌ای به مصدق رسانده‌اند» او دیگر هیچ نشانه‌ای از مشخصات آن «جلسات خصوصی» را نداده است و نیز نگفته که اگر «خصوصی» بود او چگونه به آنجا راه پیدا کرد؟ مگر اینکه آقای مهربان خواسته باشد تلویحاً به نفوذی بودن خود در جبهه ملی اعتراف کرده باشد. بعلاوه اگر آن موقع، که هنوز کمتر حدیث صدقی از جریانات روز کشف شده بود، یکی دو نفر از رهبران جبهه ملی با حدس و گمان، احتمال می‌دادند که ممکن است عکس وسیله افسران توده‌ای به مصدق رسیده باشد، این را «اعلام شد» نمی‌گویند و اگر «اعلام» شده بود باید در جایی اثرش پیدا می‌شد که نشد. در سال ۱۳۶۰، تاریخ انتشار کتاب رسول مهربان، تقریباً تمام جزئیات عربان گردید ولی هیچ خبری این ادعا را تأیید نکرد.

## فصل دوم

### التهان كرون تاي ۸ مرداد

#### ۲۴۱- موضوع نامه های هیئت اجرائیه

بطوری که که ویراستار توضیح می دهد در خلال تنظیم خاطرات کیانوری نامه هایی که هیئت اجرائیه پنج نفری در اواخر سال ۱۳۳۲ به کمیته مرکزی حزب توده متبیم مسکو نوشته بودند. وسیله فریدون آذر نور در نشریه راه آزادی منتشر شد<sup>۱</sup>. این نامه ها را ایرج اسکندری چند هفته قبل از فوتش در اختیار بابک امیر خسروی و آذر نور قرار داده بود. نامه ها در پلنوم چهارم مسکو توزیع نشد اما برای شرکت کنندگان قرائت گردید.<sup>۲</sup> این چهار نامه هیچ یک تاریخ تحریر و ارسال ندارد و معلوم نیست دقیقاً در چه روزی نوشته شده اند. با وجود این، اسناد بسیار معتبری در ارائه اختلافات عمیق بین اعضای هیئت اجرائیه و اقمار خاص آنها هستند و بهتر است گفته شود مدارک زنده ای برای نشان دادن اختلاف بین کیانوری از یک سو و سایر اعضای هیئت اجرائیه (یا به قول کیانوری اکثریت) از سوی دیگر می باشند.

از این چهار نامه، یکی توسط دکتر یزدی و دکتر بهرامی و دکتر جودت مشترکاً

۱- نشریه راه آزادی، شماره های ۲۲ و ۲۳ تیر و مرداد ۱۳۷۱، نقل از جای زیر

۲- توضیح ویراستار در خاطرات کیانوری، ص ۳۰۷